

الْجَمِيعُ مَلَكُوْلَرَانِ در بَعْدِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در حالی که من بجهودی و ایلاف این جمیع انتقام دارم، علت دخواست
عقلاء نیز توانم عذر خواهی او باشم:

۱- نویسنده کسی ناتمام بیماری دارم که باید بیسانان پرسام و وقتم کم باشد و بست.
و نیز گرفتاری از دختر خانوادگی اکمالی نمی دید به کجا هم دست ببریم.

۲- بر طوری که در آغاز کار، پیش از احمد ایرانی نقش، بر نظر من کاربرد ببعید
در مردم نزند و ایرانی حقیق خارج مناسب نیست. ببعید در جهود حق از کسی که شخصی
و نزند است بحکم زور دولت دقت، از هر یک کسر خود بیرون رانده گویی.

حکم نژاران در فرود ایرانی دارد، با وجود همه فحاشی هایی که نیز نداشت
ما وارد اورده اند، خوب شناخته هنوز نیستند اند آنان را لذکر افرادی با ببعید
کنند. ایت آزاد اند ایت عاصی هستند که با سرگلطان اینجا، نیز سازند و آوار

در دیگر محبت را بخود می بردند، با اینکه از تربکه های بلوشند و پیروز برگردند.

ضمناً این جمیع ملک، باز بر نظر من باید نزد رای های بلوشند و پیروز برگردند.
پیشنهادی در خارج از کشور نیز نمی کارند. ولایتی های سوتند ببعید، در کار
این جمیع محمد و دست بدد حاکم از دولت نقص ایشان را بگاهد.

سایر کوچکی هایم، که بیش از هیاه سال است که من در دل کاری خود را کوچکیم،

با قلم رازی از زن و با حابه سر و کار دادم دارم، لذا (نیز) تراجم خودم را
آنهم مکان ایرانی و چنان جداییم. روئیت است که اگر در همکاری
کاری از دستم براید، انجی خرام دارد. اما حواس ممکن عقداً از عصیت
آن این جمیع معدود فرم دارند.

با (ارزخان) پیر فرمادم

رَاجِلٌ

نون ۲۱ ~ ۱۹۹۹

الخوب ملّم ایران، کارن کوئندگان ایران در بعید

امم الاله بسیار عزیزم

با استیاق و احراق، بر صحیح محروم آن دونهای دیگرانه درود من ذشم.
آن روز دارم ادبیات و فرهنگ ایران در های خود، پر فرم میزد در دری کو
ذکر ندارم، درین تدریج و میت شم، پر روز شفته سرمه زیر ملند تر شد.
همانگاه و میها را با ملکیتی، باش عالم روزنگران وطن مان،
بپرسید در این روز که کار کارن کارن نزندگان ایران، در حال تسلی و مبارزه
روست، والبته سیزده روزدار با نزندگان جهان، خداوند و رفته کی
آن دست که بیرون این مبارک زلزله و بور و نزد مردم خود مان و بگردیت بکویم
بنا فرمیم.

شما سفیر که نمی توانم در جمع شویم، به جان خودم، گزنهی سرگرم
"روح دریچ" را که پس از ۹ سال اندکم خوش اندادی همچنانی
در ایران زنگ از ایشان، پر میزست معاشر شدم.
با این دلتنظر آنقدر آنقدر و بور و نزد هر چیزی

بر ایشان